

رفیق علی اکبر نعمتی عرب



پس از یک سال و نیم اسارت و شکنجه، سرانجام او را در اسفند ماه سال 63 به جوخه اعدام سپردند و او چه خوش درخشید و چه با افتخار اسرار سازمان انقلابی را حفظ کرد و وفادار به آرمانش کمونیزم و مصمم در راهی که قدم نهاده بود، راه رهائی طبقه کارگر، ایستاده جان باخت.

او را در جمع خود با نام اصغر می شناختیم. از اکبر نعمتی عرب سخن می گوئیم، کسی که چون سرکوب فزونی گرفت، بر شور و امید و دلیری اش افزوده شد و در مقابل نمونه های معدودی نظیر ناصر یار احمدی خائن که در لو دادن اصغر نیز نقش منفور خود را ایفا کرد، استحکام پولادین مقاومت کمونیستی را قرار داد. این فولاد در کدام مکتب آب دیده شده بود؟

وی که در سال 1332 در یکی از محلات شرق تهران (شوش) متولد گردید، در اوان جوانی با مشاهده تبعیضات و نابرابری های اجتماعی و مظالم سرمایه داری و همچنین چشیدن مزه فقر و رنج تمام تلاش خود را در مبارزه برعلیه رژیم شاه به کار بست. وی پس از گذراندن خدمت سربازی در سال 53، مشغول تدریس در یکی از دبستان های جنوب تهران شد و در همان دوران با چند تن از معلمین همکار خود اقدام به ایجاد یک محفل مارکسیستی نمود. این محفل که مقدمتاً به مطالعه مخفیانه کتب و جزوات مارکسیستی می پرداخت، با اوج گیری مبارزات توده ها در سال 56-57 به انتشار جزوات توضیحی کارگری مبادرت نمود. رفیق اکبر یکی از مؤسسين و بنیان گزاران "کانون مستقل معلمان تهران" در سال 57 بود. وی که فعالانه در ایجاد تشکل مستقل معلمان کوشش می نمود به ضرورت پیوند مبارزات معلمان با خیرش اوج گیرنده توده ها پی برد و با همکاری سایر معلمین مبارز در راه سازمان دادن اعتصاب معلمان نقش شایان توجهی ایفا نمود. پس از پیروزی قیام، به تکوین دانش و معرفت مارکسیستی خود پرداخت و در راستای تحقق اراده طبقه کارگر، با مواضع سازمان

آشنا گردید و با اعلام موجودیت " راه کارگر" در سال 58 به آن پیوست. پس از آن که "کانون مستقل معلمان"، منطقه ای شد و قرار شد هر منطقه یک نماینده برگزیند، وی از منطقه 12 میدان شوش برگزیده شد. شخصیت برجسته و جاذبش باعث شده بود که در منطقه 12 تعداد زیادی از معلمان با تعلقات سیاسی مختلف، جذب کانون شوند. رفیق اکبر یک بار در جریان سی ام خرداد 60 دستگیر شد و با قاطعیت در برابر شکنجه گران ایستاد و اعلام کرد که اهل طارم است. وقتی از او پرسیدند پس چرا لهجه اش ترکی نیست، با هُشیاری پاسخ داد که اهل طارم علیاست؛ و با همین حاضر جوابی مانع از دست یابی مزدوران به هویت واقعی خود شد و پس از یک هفته آزاد گشت.

اکبر تا لحظه دستگیری (شهریور سال 61) در سنگر سازمان به فعالیت تشکیلاتی پرداخت. وی را به همراه همسرش دستگیر کردند، و از آن پس تا هنگامی که سینه اش آماج گلوله های خصم شد، تحت شدیدترین شکنجه های جسمی و روحی در زندان اوین قرار گرفت. جلادان رژیم فقها دنده های قفسه سینه اش را شکستند تا راز نگفته را دریابند. اکبر اما برای جلادان رازی ناگشوده باقی ماند. سرباز انقلاب کارگری، کار خود را کرده بود؛ او با ایستادگی اش بر سند مرگ نظام سرمایه داری و رژیم فقها امضاء نهاده بود و فشرده و کوتاه بر راه پیروزی، حتّا در واپسین دم تأکید نموده بود. زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!